

داستان دزد گرفتن صاحبخانه

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

داستان های مثنوی

با نشر روان

مهدی سیاح زاده

داستان دزد گرفتن صاحبخانه

برگرفته از کتاب «پیمانۀ و دانه»

مهدی سیاح زاده

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۳ جلد - ۱۳۸۷ (۲۰۰۸)

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۶ جلد - ۱۳۹۶ (۲۰۱۷)

انتشارات مهر اندیش - تهران - چاپ پنجم - ۱۳۹۹ (۲۰۲۰)

واصلان چون غرق ذات اند ای پسر

کی کنند اندر صفات او نظر؟

۲۸۱۳/۲

داستان دزد گرفتن صاحبخانه

(دفتر دوم - از بیت ۲۷۹۳)

دزدی به خانه ی شخصی رفت. صاحبخانه بیدار شد و دزد گریخت. صاحبخانه در پی او دوید. چیزی نمانده بود که به او برسد و دستگیرش کند، که همدست دزد، از سوی مخالف فریاد زد: آهای، مرد، بیا اینجا دزد را بگیر، بیا ببین چه بلایی به تو روی آورده. صاحبخانه به گمان این که دزد دیگری به خانه اش رفته و ممکن است به زن و فرزندان او صدمه ای بزند با خود گفت: وقتی که خانواده ام در خطر است، گرفتن این دزد چه فایده دارد. آن بیچاره مسلمان لابد چیزی دیده که مرا خبر می کند. بنا به این فکر بود که از دزد اول دست کشید و باز گشت. به کسی که صدایش کرده بود گفت: ای مرد مهربان. بگو بینم این داد و بیداد تو از دزد برای چه بود؟ همدست دزد گفت: این جای پاها را می بینی؟ اگر این را دنبال کنی، حتماً به آن دزد بی شرف می رسی.

داستان دزد گرفتن صاحبخانه

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

صاحبخانه خشمگین گفت: ای مرد ابله، دزد در جلوی چشم بود، نزدیک بود دستگیرش کنم، تو آدم احمق مرا صدا زدی که به من علامت پای دزد را نشان بدهی؟

دزد دوم گفت: من می خواستم علامت های حقیقت را نشانت بدهم. حالا که نمی خواهی خود دانی. صاحبخانه گفت:

گفت: طرّاری^۱ تو، یا خود ابلهی
بلکه تو دزدی^۲ و، زین حال آگهی
خَصَم خود را می کشیدم من کشان
تو رهانیدی ورا کاینک نشان؟^۲

۲۸۰۹/۲

شرح مختصر نمادها و رمزها

این داستان در انتهای قصه ی «معاویه و شیطان» آمده. آنجا که معاویه به شیطان می گوید: تو مرا از خواب بیدار

^۱- طرّار: شباد، حيله گر.

^۲- ورا: وی را، او را. کاینک: که اینک. مصراع دوم: تو او را از دستم رها نیدی که بیا این نشان پای او است؟

داستان دزد گرفتن صاحبخانه

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

کردی که نماز صبح من قضا نشود. اما در حقیقت می ترسیدی
قضا شدن نماز، سوز دلی در من پدید بیاورد که مرا به خدا
نزدیک تر کند و از تو دورتر. ای ابلیس لعین، تو مرا برای کار
خیری خواندی، اما از کار خیر بهتری باز داشتی
درست پس از این مطلب است که مولوی همین
داستان «دزد گرفتن صاحبخانه» را نقل می کند، تا نشان دهد
که چگونه نابخردان انسان را آگاهانه و یا ناآگاه به کژراهه می
کشانند.

در این داستان دزد اول، سمبل «حق» و «حقیقت» و
کنایه ای از جمال حضرت حق است. یعنی همان موضوع
اصلی تلاش انسان جوینده حقیقت. و دزد دوم نشانه ای است
از عالمان و اندیشمندان علم کلام و استدلال که می خواهند از
طریق ارائه ی دلیل و برهان و استدلال، جوهر حقیقت و وجود
خدا را اثبات کنند. مرد صاحبخانه نیز همان سالک و طالب
کسب حقیقت است که هشیار است و با نخستین نشانه ای از
حقیقت، در پی آن با شتاب می دود تا او را به دست بیاورد و
درک کند. اما درست در آن هنگام که حقیقت (دزد اول) در
دسترس او است، این استدلالیان، با بیان دلایل و علم کلام، او

داستان دزد گرفتن صاحبخانه

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

را از این کار باز می دارند. به او می گویند این جای پای
حقیقت است، این را بگیر و تا به آن برسی. در حالیکه اگر در
کار این سالک جوینده ی حقیقت دخالت نمی کردند، او به
حقیقت می رسید و رها می شد. این است که به دزد دوم
اعتراض می کند و می گوید:

این چه ژاژ ست و، چه هرزی ای فلان

من حقیقت یافتم چه بود نشان^۱

۲۸۰۷/۲

در یک کلام مولوی در این داستان می خواهد بگوید
که حقیقت حق، مشاهده کردنی است نه برهانی و استدلالی:

تو جهت گو، من بروم از جهات

در وصال، آیات کو، یا بینات^۲ ...

واصلان چون غرق ذات اند ای پسر

کی کنند اندر صفات او نظر؟

۲۸۱۱/۲

^۱ - ژاژ: یاوه، بیهوده. هرز: یاوه، بیهوده، یاوه گویی.

^۲ - بینات: نشانه ها، دلایل. جهت: اینجا دلایل و مختصات. جهات: جمع جهت.
تو درباره ی جهت ها و سبب ها و علایم صفات حق سخن می گویی، اما من
که به وصال حق رسیده ام، دیگر نیازی به نشانه ها و دلایل وجود او ندارم.